

مفهوم مخالف قید در آیات و روایات فقهی

امین کوخانی^۱

چکیده

با توجه به کثرت قیود شش‌گانه شرط، وصف، لقب، عدد، غایت و حصر در آیات و روایات فقهی و نقش تاثیرگذار مفاهیم آن‌ها در استنباط احکام شرعی، بررسی مفهوم مخالف این قیود، اهمیت زیادی در فرآیند اجتهاد دارد. این پژوهش چهارچوب نوینی برای بحث مفاهیم تحت عنوان مفهوم قید مطرح کرده و تفاوت مفهوم‌گیری از قیود در سه فضای عقیدتی، اخلاقی و فقهی دین را تبیین کرده و با نقد قاعده‌سازی‌های کلی برخی اصولیان در فضای لولا القرینه، مفهوم قیود را ناظر به واقعیت‌ها و قرائن عامه نصوص فقهی بررسی کرده است. مفهوم داشتن یک قید، منوط به اثبات انحصاری بودن آن قید، برای حکم است. در نبود قرینه، برای اثبات انحصاری بودن قید، باید اثبات کرد معصوم در مقام بیان بوده و به گفتن آن قید اکتفا کرده، اثبات در مقام بیان بودن معصوم با توجه به قرائن عامه از جمله خصوصیات سائل، مکان صدور حدیث کم‌موونه‌تر است. در عصر حاضر، فرآیند تشریح فی الجمله به اتمام رسیده و صدور بیان جدیدی از سوی شارع، پیش از ظهور حضرت ولیعصر علیه السلام متصور نیست در نتیجه با انجام تبعی جامع در نصوص فقهی، می‌توان مواردی که شارع در مقام بیان تمام اجزا و شرایط بوده را احراز کرد.

کلید واژگان: مفهوم مخالف، مفهوم شرط، مفهوم وصف، علت منحصره، قید

۱. طلبه پایه هفتم مدرسه شهیدین رحمتهم.

۱. مقدمه

انسان‌ها برای تداوم زندگی اجتماعی خود، ناچار به برقراری ارتباط و منتقل کردن مفاهیم موجود در ذهنشان به دیگران هستند. معمولاً این انتقال به وسیله الفاظ صورت می‌گیرد و از آنجاییکه انسان‌ها در زندگی روزمره خود با جزئیات فراوانی روبرو هستند ناچارند برای ایجاد تفاهم صحیح، مفاهیم جزئی موجود در ذهن خود را به مخاطبشان منتقل کنند. برای این کار مفاهیم کلی‌تر را با مقید ساختن به قیودی، جزئی‌تر می‌کنند تا با محدود شدن دایره آن مفهوم، مخاطب به درک بهتری از منظور متکلم دست یابد. استفاده از قیود برای مفاهیم بهتر، هم در فضای تخاطب عرفی و هم در فضای تخاطب قانونی کارکردهای بسیاری دارد. در دین اسلام، شارع مقدس نیز برای انتقال معارف خود در سه حیطة عقیدتی، اخلاقی و فقهی از قیود استفاده فراوانی کرده است. حیطة فقهی، فضای تخاطب قانونی خاص شارع است و احکام صادره در آن را، احکام فقهی می‌نامند. آشنایی دقیق و صحیح با کارکرد قیود گوناگون در منابع لفظی علم فقه، برای استنباط حکم فقهی الزامی است. اصولیان برای تأمین این هدف، فصل مستقلی را در علم اصول فقه به بحث مفاهیم اختصاص داده‌اند و مفهوم داشتن یا نداشتن شرط، وصف، لقب، عدد، غایت و حصر را به عنوان موارد شش‌گانه پرکاربرد و تاثیرگذار در نصوص فقهی، مورد بررسی و مناقشه قرار داده‌اند. در این جستار با تعریفی که از قید ارائه دادیم، هر یک از این شش مورد، تحت عنوان قید جا گرفته در نتیجه به طور کلی تحت عنوان مفاهیم قیود بررسی شده است. متأسفانه مباحثی که پیرامون مفاهیم قیود در بسیاری از کتاب‌های اصولی مطرح شده، ناظر به واقعیت‌ها و قرائن عامه موجود در آیات و روایت فقهی نبوده و بیشتر سعی شده تا قواعد کلی در فضای لول‌القرینه الخاصه ارائه شود در حالیکه قرینه‌های عامه فراوانی در نصوص فقهی موجود است که بی‌توجهی به آنها بعضاً موجب استنباط غلط از نصوص فقهی شده است. با توجه به کثرت استعمال قیود در نصوص فقهی و نقش تاثیرگذار آن‌ها در استنباط احکام شرعی، بر آن شدیم تا در این جستار مفاهیم قیود پرکاربرد در آیات و روایات فقهی را ناظر به واقعیت‌ها و قرائن عامه موجود در نصوص فقهی تحلیل و بررسی کنیم و اشاره‌ای به خطر اصول‌زدگی و قاعده‌سازی‌های کلی بی‌پشتوانه در بحث مفاهیم در اصول موجود، داشته باشیم. درباره کارکرد قیود و مفاهیم آن‌ها در متون قانونی تحقیقاتی صورت گرفته ولی تا جاییکه نگارنده اطلاع دارد درباره کارکرد قیود در لسان قانونی شارع مقدس دین اسلام، تحقیق جامعی صورت نگرفته و در



این جستار به روش کتابخانه‌ای، در ابتدا به تفاوت مفهوم‌گیری از قیود در سه فضای تخاطب عرفی، قانونی و شرعی را پرداخته‌ایم سپس مفهوم‌گیری از قیود مرسوم را با توجه به قرائن عامه موجود در آیات و روایات فقهی بررسی کرده‌ایم و تفاوت آن با مفهوم‌گیری از قیود در آیات و روایات عقیدتی و اخلاقی را تبیین کرده‌ایم.



۲. مفهوم و منطوق

منطوق اسم مفعول ماده نطق است. نطق در لغت، تکلم با صوت و حروفی است که به وسیله آنها معانی شناخته می‌شود (فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۳۸۷) و واژه‌ی منطوق در اصطلاح علم اصول در مقابل مفهوم به کار می‌رود و عبارت است از معنایی که لفظ به خودی خود آن را می‌رساند (مظفر، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۶) و به طور مستقیم از یک عبارت به ذهن می‌رسد و در مقابل مفهوم، به معنایی گفته می‌شود که در جمله بدان تصریح نشده ولی از آن فهمیده می‌شود و لازمه معنای اصلی جمله است (مظفر، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۶). گروهی از اصولیان، مفهوم و منطوق را اینگونه تعریف کرده‌اند: منطوق، معنایی است که جمله با دلالت مطابقی بر آن دلالت دارد اما مفهوم، معنایی است که با دلالت التزامی و به صورت بّین به معنی الاخص از جمله فهمیده می‌شود (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۳۷). دلالت مطابقی چنانکه در علم منطق تعریف شده، دلالت لفظ بر تمام موضوع له خود است و دلالت التزامی دلالت لفظ بر معنایی که خارج از موضوع له است اما لازمه آن است (مظفر، ۱۴۲۱، ص ۴۳ و ۴۴). بر اساس این دیدگاه همانگونه که الفاظ مفرد می‌توانند دلالت مطابقی و التزامی داشته باشند، جملات نیز ممکن است دارای هر دو نوع مدلول باشند. مدلول مطابقی جمله را منطوق گویند و مدلول التزامی جمله را در علم اصول، مفهوم نامند. بنابر این منطوق، معنای اصلی و مستقیم جمله است و مفهوم، معنای دیگری است که لازمه معنای اصلی جمله است و در کلام به آن تصریح نشده است.

۱.۲. انواع مفهوم

اصولیان، مفهوم را به مفهوم موافق و مفهوم مخالف تقسیم کرده‌اند:

۱.۱.۲. مفهوم موافق: هرگاه مفهوم جمله از جهت نفی و اثبات مطابق با منطوق باشد آن را مفهوم موافق یا فحوی خطاب یا لحن خطاب می‌گویند (تونلی، ۱۴۱۵، ص ۲۲۹). در مفهوم موافق، حکم بیان شده در منطوق جمله با حکمی که به عنوان مفهوم از آن فهمیده می‌شود هم



سنخ هست یعنی یا هر دو مثبت است یا هر دو منفی. برای نمونه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْفَ وَلَا تَنْهَرُهُمَا...﴾ (اسراء، ۲۳) به پدر و مادر اف نگویند. از این آیه استفاده می‌شود که به طریق اولی نباید آنها را کتک زد. منطوق جمله، نهی از اف گفتن (آزار زبانی) است و مفهوم جمله، نهی از آزار جسمی و کتک زدن آنها است بنابر این مفهوم و منطوق جمله هر دو منفی است. اصطلاح مفهوم موافق در جایی مطرح می‌شود که علت حکم در مفهوم قوی‌تر از علت حکم در منطوق باشد به همین دلیل مفهوم موافق را قیاس اولویت نیز نامیده‌اند. چنین مفهومی در نزد همه علماء اعتبار دارد و می‌توان بدان تمسک جست.

۲.۱.۲. مفهوم مخالف: هرگاه حکم مفهوم از جهت نفی و اثبات با حکم منطوق متفاوت باشد، آنرا مفهوم مخالف یا دلیل خطاب می‌گویند (میرزای قمی، ۱۳۷۸ق، ص ۱۷۱) برای نمونه مفهوم مخالف جمله «اگر امام جماعت عادل بود، مجاز است بهش اقتدا کنی»، عدم جواز اقتدا به امام غیرعادل (فاسق) است.

اصولیان برای مفهوم مخالف انواع مختلفی بیان کرده‌اند، در ادامه این جستار، مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم لقب، مفهوم عدد، مفهوم غایت و مفهوم حصر و استثناء به عنوان پرکاربردترین مفاهیم بررسی شده است.

۲.۲. حجیت و اعتبار مفاهیم

آیا مفهوم مخالف جمله حجت است یا نه؟ به بیان دیگر آیا مفهوم جمله راه مطمئنی برای رسیدن به مراد گوینده است یا آنکه نمی‌توان برای فهم مراد گوینده به مفهوم کلام وی اعتماد و استناد کرد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها اشاره به مطلبی که در بحث اصول لفظیه اصول مطرح می‌شود، ضروری است. ظهور عرفی الفاظ و عبارات، اعتبار و حجیت دارد یعنی معنایی که عرف از ظاهر الفاظ و عبارات می‌فهمد در حق گوینده و شنونده دارای اعتبار و قابل استناد است زیرا سیره و روش عقلای جهان بر این است که الفاظ و عبارات دیگران را بر معنای ظاهر آن حمل می‌کنند و ادعای اراده خلاف ظاهر را بدون قرینه و دلیل مناسب نمی‌پذیرند. با توجه به این نکته می‌توان گفت منطوق جمله، بی‌تردید دارای حجیت و اعتبار است زیرا منطوق بهترین و مستقیم‌ترین راه برای رسیدن به مراد گوینده است. اولین معنایی که به طور مستقیم از هر عبارت به ذهن می‌رسد، منطوق آن است و لذا هر عبارتی بدون تردید در منطوق خود ظهور عرفی دارد.

در مورد اعتبار مفهوم موافق و مخالف نیز اتفاق نظر وجود دارد زیرا جملات و عبارات همانگونه که در منظوق خود ظهور عرفی دارند در مفهوم خویش نیز ظهور دارند. مفهوم، لازمه و نتیجه گزیرناپذیر جمله است و به همین جهت عرف نیز به راحتی آن را درک کرده، آن را معنا و مدلول ظاهر جمله قلمداد می‌کند؛ بنابراین اعتبار مفاهیم را می‌توان از کنار هم گذاشتن دو مقدمه زیر نتیجه گرفت:

الف) هر عبارتی در مورد مفهوم خود ظهور عرفی دارد؛

ب) ظاهر الفاظ و عبارات اعتبار و حجیت دارد.

۳.۲. کانون اصلی بحث در مورد مفاهیم

پیشتر بیان شد که در مورد حجیت مفاهیم، اختلاف نظری وجود ندارد. پاسخ به پرسش چه جملات و چه قیودی دارای مفهوم هستند و کدامیک مفهوم ندارند؟ عالمان اصول را به طرح و بررسی بحث مفاهیم واداشته است. باید توجه داشت که الزاما همه جملات و قیود دارای مفهوم نیستند زیرا برخی جملات به غیر از معنا و مدلولی که به طور مستقیم از آنها فهمیده می‌شود، مدلول دیگری ندارند به عبارت دیگر می‌توان گفت هر عبارتی دارای منظوق است ولی لازم نیست که مفهوم هم داشته باشد.

۳. قید

قید در لغت به معنای ریسمان و مانند آن است که برای حفظ چارپایان به پای آنان می‌بندند (فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۵۹) و در اصطلاح، کلمه یا کلامی است که به کلمه یا کلام دیگر افزوده می‌شود تا عموم و شمول مفهوم آن را محدود سازد.

۱.۳. انواع قید

۱.۱.۳. برخی از اقسام قید از لحاظ معنا:

الف) قید زمان: قبل از طلوع آفتاب، نماز صبح را به جا آور.

ب) قید مکان: به جا آوردن سعی میان صفا و مروه، شرط صحت مناسک حج است.

ج) قید ویژگی و کیفیت: نمونه بارز آن وصف است. با بدن مستقر و آرام، ذکر سجده را بگو.

د) قید درجه و شدت: نمونه بارز آن عدد است: بر هر یک از زانی و زانیه صد ضربه شلاق بزنید.

و) قید تعلیقی: نمونه بارز آن شرط است: اگر مستطیع شدی، حج به جا آور.





۲.۱.۳. قید از نگاهی دیگر به قید موضوع و قید متعلق حکم تقسیم می شود:

الف) قید موضوع: گاهی قید، شمول موضوع را در یک قضیه محدود می سازد. در جمله‌ی «اطعم الفقیر العادل» عادل، قید موضوع (فقیر) است.

ب) قید متعلق حکم: گاهی قید، شمول متعلق حکم را در یک قضیه محدود می سازد. در جمله «اطعم الفقیر العادل متواضعا» متواضعا قید متعلق حکم (اطعام) است.

هر یک از قیود زمان، مکان، ویژگی و درجه چنین قابلیت را دارند که قید موضوع یا قید متعلق حکم قرار گیرند.

قید موضوع: نماز صبحی که اول وقت خوانده شود، ثواب بیشتری دارد.	}	قید زمان
قید متعلق حکم: نماز صبح را قبل از طلوع آفتاب به جا آور.		
قید موضوع: نماز خواندن در مسجد کوفه فضیلت زیادی دارد.	}	قید مکان
قید متعلق حکم: سعی را میان صفا و مروه به جا آور.		
قید موضوع: خنده بلند، مبطل نماز است.	}	قید ویژگی
قید متعلق حکم: اکرم الفقیر متواضعا.		
قید موضوع: لو تکرر من الزانی الفعل اربعه مره مع تکرر الحد، قُتل	}	قید درجه
قید متعلق حکم: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾		

۳.۱.۳. قید از نگاهی دیگر به قید احترازی و غیراحترازی تقسیم می شود:

قید احترازی، به قیدی گفته می شود که برای تنگ کردن دایره موضوع حکم یا متعلق حکم در کلام می آید و مواردی که مقید به قید نیستند را از شمول حکم خارج می کند مانند آن که مولا بگوید: «اعتق رقبة مؤمنة؛ برده مؤمنی را آزاد کن» در این جا قید ایمان، برای احتراز از آزاد کردن برده کافر است؛ یعنی او را از شمول حکم آزادی خارج می سازد. قید غیراحترازی عبارت است از قیدی که مراد از آوردن آن، محدود کردن دایره مفهومی کلمه یا کلام نیست، بلکه این قید، یا اصلاً، محدودیتی را ایجاد نمی کند مانند قیدهای توضیحی و زائد بسان: «لا تشرب خمرا مسکرا» و «الانسان الضاحک ناطق» یا آن که محدودیت مفهومی ناشی از قید، بر غالب حمل می شود و آن محدودیت، مراد گوینده نیست بسان: «وَرَبَّائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ...» (نساء، ۲۳).

اصل در قیود، احترازی است (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۴۸۳). قیود غیر احترازی دارای مفهوم مخالف نیستند و قیود احترازی با شرایطی که در ادامه خواهد آمد، می‌توانند مفهوم مخالف داشته باشند.

۴. تفاوت مفهوم گیری از قیود در سه فضای عرفی، قانونی و شرعی

قیود در فضای تخاطب عرفی، معمولاً دارای مفهوم مخالف نیستند و مردم از قیود غیراحترازی بسیار استفاده می‌کنند مانند: فردا بعد از ظهر ساعت ۱۵ سر کلاس باش. قید زمان «بعد از ظهر» با توجه به ساعت ۱۵ غیراحترازی است؛ اما در فضای قانونی، از یکسو در امر قانون نویسی اصل بر این است که عبارات قانونی، متقن، صریح و گویا، مختصر و بدون حشو و زائد باشد و از طرف دیگر فرض بر این است که قانونگذار در مقام بیان قواعد کلی و تعمیم پذیر است لذا فراوانی قیودی که مفهوم مخالف دارند در قوانین رسمی بیشتر از فضای تخاطب عرفی است.

مفهوم‌گیری از قیود در فضای تخاطب شرعی در سه حیطه عقیدتی، اخلاقی و فقهی قابل بررسی است. مفهوم گیری از قیود در هر یک از این سه دسته اقتضانات ویژه خود را دارد. در علم اخلاق، از آنجا که اولاً هدف، تحصیل کمال و عمل طبق اراده الهی است؛ و ثانیاً کمال مطلوب بی‌منتها است، در نتیجه، هر کسی بر پایه مرتبه وجودی‌ای که دارد، حکم مخصوص به خود را دارد؛ در نتیجه، گزاره‌های اخلاقی در ناحیه موضوع، مشکک و ذومراتب است به تبع تشکیک در موضوع، محمول گزاره‌های اخلاقی نیز مراتب متعدد طولی پیدا می‌کنند و طیفی از ارزش یا خوبی را می‌نمایانند. همین ویژگی باعث می‌شود که ارزش‌های اخلاقی، صبغه فردی و اختصاصی پیدا کنند و به تناسب شخصی و ظرفی افراد و شرایط زمانی و مکانی، منعطف و مدرج شوند (عالم‌زاده نوری، ۱۳۹۶ش، ۵۲ تا ۵۴ و ۸۱ تا ۸۴). از این رو توصیه امامان معصوم علیهم‌السلام در امور اخلاقی، متناسب با وضعیت هر سائلی می‌تواند متفاوت باشد؛ از طرفی رویه شارع در رشد اخلاقی مخاطب خود تدریجی و ذومراتب است. یکی از پرکاربردترین قیود در آیات و روایات اخلاقی، صیغه افعال تفضیل است. وقتی به موارد استعمال این مفهوم نظر می‌افکنیم، با امر غیرمنتظره‌ای مواجه می‌شویم؛ زیرا چنین صیغه‌های تفضیلی در نگاه نخست، تنها دارای یک مصداق تلقی می‌شوند و ظهور اولیه آنها، انحصار برتری برای یک مورد نسبت به سایر موارد است؛ اما برخلاف انتظار اولیه، در آیات و روایات، مصادیق مختلف و متنوعی برای آن بیان شده است؛ مثلاً ده‌ها موضوع با افضل الاعمال معرفی شده است (عالم‌زاده نوری، ۱۳۹۱ش، ص ۹۱ - ۶۰).





با توجه به مقتضیات فضای اخلاقی معمولاً شارع در آیات و روایات اخلاقی، در مقام بیان تمام اجزا و شروط نیست؛ در نتیجه، قیود در آیات و روایات اخلاقی، معمولاً دارای مفهوم مخالف نیستند. آیات و روایات عقیدتی نیز ویژگی‌ها و اقتضانات خاص خود را دارند، این دسته از نصوص در پی تبیین حقایق اند و تبیین حقایق مستلزم تحدید موضوع و حکم است از این رو قیود، در موارد قابل توجهی از آیات و روایات عقیدتی، مفهوم مخالف دارند، مثلاً شرط به عنوان قید تعلیقی در موارد قابل توجهی از این آیات و روایات، دلیل انحصاری تحقق جزاست؛ در نتیجه شرط در این موارد، مفهوم مخالف دارد (ر.ک: القرآن الکریم، الحاقه ۱۵ - ۱۳ و فجر ۲۳ - ۲۱). برای نمونه قید در آیات عقیدتی زیر دارای مفهوم مخالف است:

﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ (مومنون، ۱۰۱).

﴿قَالُوا إِن كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ * فَرُوحٌ وَرِجَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ﴾ (الواقعه، ۸۹ - ۸۸).

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا﴾ (زلزال، ۵ - ۱).

شرط در آیات بالا دارای مفهوم مخالف است یعنی با انتفای شرط، سنخ حکم منتفی می‌شود.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...﴾ (نحل، ۹۷).

در آیه شریفه بالا مومن، وصف است و با انتفای وصف مومن، سنخ حکم (احیا حیاة طیبه برای انسان به هر نحوی) منتفی است.

تمرکز اصلی این نوشتار، بر روی بررسی مفهوم مخالف قیود در آیات و روایات فقهی است. اکثر اصولیان این بررسی را با پیش فرض نبود قرینه خاصه انجام داده‌اند، در حالی که قرائن عامه زیادی در آیات و روایات فقهی وجود دارد که مورد بی‌توجهی قرار گرفته و با تتبع و انس با آیات و روایات فقهی قابل کشف است. غفلت از قرائن عامه موجود در آیات و روایات فقهی و قاعده سازی‌های کلی اصولی در موارد زیادی منجر به رسیدن به نتیجه غلط می‌شود. شیخ الاسلام وحید بهبهانی در کتاب فوائد حائریه، به تشریح غفلت از قرائن موجود در روایات و خطرات اصول زدگی پرداخته و برای نمونه به مفهوم مخالف وصف در روایات فقهی اشاره کرده و بر خلاف آنچه پیرامون مفهوم نداشتن وصف در اصول فقه مطرح شده، معتقد است وصف در بسیاری از روایات فقهی به خاطر وجود قرائن عامه‌ای مفهوم مخالف دارد (بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ۳۴۴).

مباحث اصولی را نباید تنها در فضای لولالقرینه طرح و بررسی کرد، بلکه شایسته است اصولی با تتبع در آیات و روایات فقهی، قرائن عامه موجود در فضای قانونی شارع مقدس را شناسایی و دسته بندی کند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۶۷) و برخی قرائن عامه را به عنوان عناصر مشترک همه یا برخی از ابواب فقهی در اختیار فقیه بگذارد.

مفهوم داشتن قید زمانی اتفاق می افتد که اثبات حکم برای آن شی مقید به قیدی باشد که آن قید علت منحصره سنخ حکم باشد. مساله مهم اصولی که کمتر تبیین شده، راه های اثبات انحصاری بودن قید برای سنخ حکم است. برای اثبات آن چند رویکرد وجود دارد:

۱. رویکرد لفظی محض: مانند تمسک به وضع، انصراف و اطلاق.
۲. رویکرد لوازم قانونی: در فضای قانونگذاری، حکم عقل یا عقلا یا اقتضای فضای قانونی بعضا ما را به انحصاری بودن قیدی برای سنخ حکم رهنمون می کند.
۳. رویکرد کشف سبک خاص قانونگذاری شارع: ما با تتبع در آیات و روایات فقهی از راه اطراد کشف می کنیم مثلا عادت زبانی شارع به گونه ای است که هرگاه در آیات و روایات فقهی از عدد استفاده می کند در مقام تحدید است در نتیجه عدد در چنین فضایی مفهوم دارد.

احراز در مقام بیان بودن متکلم در فضای قانونی دین (فقهی)، آسان تر از فضاهای عقیدتی و اخلاقی است زیرا در فضای قانونی دین اسلام، مفهوم گیری به عنوان یک سبک زبانی است. در چنین فضایی متکلم غالبا به گونه ای صحبت می کند که بتوان از کلامش مفهوم گرفت زیرا فضای قانونی فضای دقت روی واژه گزینی هاست در نتیجه در فضای قانونی، مفهوم داشتن لقب را هم نمی توان در همه موارد انکار کرد. اقتضای فضای قانونی در موارد قابل توجهی، ما را به انحصاری بودن قید برای سنخ حکم رهنمون می کند. متأسفانه عده ای از اصولیان بحث مفهوم گیری را در فضایی مجرد از قرینه طرح و بررسی کرده اند و غافل از قرائن موجود در آیات و روایات، حکم کلی صادر کرده اند که لولالقرینه برخی قیود، مفهوم ندارند در حالیکه ما به دنبال استنباط حکم شرعی در فضای قانونی دین اسلام هستیم و این خود یکی از مهم ترین قرائن عامه برای مفهوم داشتن قیود در چنین فضایی است. شایسته است اصول فقه ناظر به فضای واقعی فقه باشد نه اینکه به قاعده سازی های کلی در فضای لولالقرینه اکتفا کند. در دین مقدس اسلام، شارعی معصوم و حکیم داریم و بندگانی در زمان ها و مکان های مختلف گوش به فرمان او هستند و





می‌خواهند به تکلیف خودشان برسند. شارع معصوم است و شرایط مکانی و زمانی افراد کنونی و آیندگان را نیز در نظر دارد. با توجه به اینکه تکالیف را در فضای قانونی صادر می‌کند (نه در فضای عقیدتی و اخلاقی)، احراز در مقام بیان بودن شارع در چنین فضایی خیلی کم مودنه‌تر است و بعضا با چند قرینه می‌توان در مقام بیان بودن شارع را اثبات کرد. متأسفانه عده‌ای بسان برخی از مستشرقان بر این باورند که فضای صدور روایات، کاملاً شخصی و متناسب با احوالات سائل بوده است در حالیکه حضرت صادق علیه السلام که بیشتر روایات از ایشان و پدر بزرگوارشان به ما رسیده، دانشگاه بزرگی را اداره می‌کردند و از اقصی نقاط بلاد اسلامی شاگردانی در این دانشگاه تحصیل می‌کردند و حضرت می‌دانستند کلام ایشان ممکن است به دورترین نقاط کشور اسلامی منتقل شود در نتیجه قیودی که در کلام خود به کار می‌بردند، دقیق و حساب شده بوده است. این قرینه از جمله قرائن عامه‌ای است که با تاریخ پژوهی دقیق نسبت به سیره و روایات ائمه علیهم السلام حاصل می‌شود و احراز در مقام بیان بودن معصوم را کم مودنه‌تر می‌کند. از جمله قرائن عامه، خصوصیات شخص سائل است. پاسخ امام به سوال عرب بادیه نشینی که به صورت اتفاقی حضرت را زیارت کرده با پاسخ امام به سائلی مانند زراره فرق می‌کند زیرا فقیهی مانند زراره در پی رسیدن به روح و قواعد کلی مسائل شرعی مختلف است از این رو ایشان در مورد یک مسأله شرعی سوالاتی از جهات گوناگون و با پیش فرض‌های مختلفی می‌پرسد (ر.ک: عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۷۷). با تتبع در آیات و روایات و تحصیل قرائن عامه و دسته بندی آنها در بسیاری از موارد می‌توانیم احراز کنیم در چه مواردی معصوم در مقام بیان تمام اجزا و شرایط بوده و در چه مواردی در مقام بیان نبوده است.

۵. بررسی مهم‌ترین نمونه‌های مفهوم مخالف قیود

پرکاربردترین قیودی که معمولاً اصولیان در بحث مفاهیم به آن‌ها اشاره کرده‌اند عبارت‌اند از: شرط، وصف، لقب، عدد، غایت، حصر و استثناء. ما نیز در این جستار به بررسی آن‌ها پرداخته‌ایم.

۱.۵. مفهوم شرط

آیا جمله شرطیه دارای مفهوم است؟ در چه مواردی جمله شرطیه دلالت بر مفهوم دارد و شرایط این دلالت چیست؟ بحث مفهوم شرط برای پاسخ به این سوالات گشوده شده؛ اما پیش از پرداختن به پاسخ، لازم است با ساختار جمله‌ی شرطیه و کاربرد آن در زبان بیشتر آشنا شویم.

۱.۱.۵. ساختار جمله شرطیه

جمله شرطیه یکی از انواع رایج جمله در زبان فارسی و دیگر زبان‌ها است که معمولا وابستگی و مشروط بودن امری به امر دیگر را بیان می‌کند و از دو قسمت شرط و جزا تشکیل می‌شود مثلا در جمله‌ی «اگر به خوبی مطالعه کنی در امتحان موفق می‌شوی» جمله اول، جمله شرط و جمله دوم جزا است. جمله شرطیه معمولا به وسیله حروف و ادات شرطی که همراه آن است شناخته می‌شود. در زبان عربی الفظی چون «ان» و «اذا» شرطیه از ادوات شرط به شمار می‌رود مانند: ان تجتهد تنجح (اگر تلاش کنی، موفق می‌شوی).

۲.۱.۵. دلالت جمله شرطیه بر مفهوم

حال که با جمله شرطیه و گونه‌های مختلف آن آشنا شدیم این پرسش مطرح می‌شود که آیا جمله شرطیه مفهوم دارد؟ آیا جمله شرطیه در زیر پوسته ظاهری منطوق خود، معنا و مدلول دیگری هم دارد یا نه؟ به طور کلی منطوق جمله شرطیه این است که اگر شرط محقق شود جزا نیز در پی آن خواهد آمد؛ به بیان دیگر حکم یا مطلبی که در جواب شرط بیان شده مبتنی و مشروط به شرطی است که در جمله شرط ذکر شده است. در منطوق جمله شرطیه، هیچ اختلافی وجود ندارد زیرا به طور مستقیم از آن فهمیده می‌شود. مطلب قابل بحث این است که در جمله شرطیه اگر شرط منتفی شود آیا به تبع آن سنخ حکم هم منتفی خواهد شد؟ مثلا در جمله «ان کان زید عالما فاکرمه» خیلی واضح است اكرامی که قرار است به خاطر عالم بودن زید واقع شود در صورتی که زید عالم نباشد واجب نیست، انجام شود (ر.ک: صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۴۵ و ر.ک: بروجردی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۴۹). حال سوال اصولی این است که اگر زید عالم نباشد (انتفای شرط) آیا هیچ نوع اكرامی به سبب دلایل دیگر (مثلا به خاطر اینکه مسلمان کریمی است) واجب نیست و سنخ حکم منتفی است؟ مشهور اصولیان معتقدند جمله شرطیه با داشتن شرایطی دارای مفهوم است و در صورت انتفای شرط، بر انتفای سنخ حکم دلالت می‌کند.

۳.۱.۵. شرایط دلالت جمله شرطیه بر مفهوم مخالف

برای اینکه جمله شرطیه دلالت بر مفهوم مخالف داشته باشد وجود دو امر لازم و ضروری است: الف) باید میان شرط و جزا، ارتباط و ملازمه وجود داشته باشد به گونه‌ای که تحقق جزا، متوقف و معلق بر وجود شرط باشد و شرط سبب تحقق جزا محسوب شود (ر.ک: سبحانی تبریزی، ۱۳۸۸ش، ج ۱، ص ۱۷۵).





برخلاف مواردی که میان شرط و جزا رابطه لزومیه وجود ندارد مثلاً در جمله «اگر باران بیارد، نوزاد به دنیا می‌آید»، رابطه میان شرط و جزا اتفاقی است ممکن است در مواردی آغاز بارش باران با به دنیا آمدن نوزاد به طور اتفاقی همزمان شود، ولی همیشه اینگونه نیست. در برخی از جملات شرطیه، تحقق جزا متوقف و معلق بر وجود شرط نیست و شرط و جزا هر دو معلول برای علت سومی هستند برای نمونه در مثال «هروقت دست دزد قطع شود آنگاه باید خسارت هم جبران کند»، رابطه میان شرط و جزا علی و معلولی نیست بلکه هر دو معلول علت واحدی (دزدی) هستند. در این موارد نیز جمله شرطیه مفهوم مخالف ندارد.

ب) شرط باید سبب انحصاری برای تحقق جزا باشد یعنی غیر از این شرط، سبب دیگری برای تحقق جزا وجود نداشته باشد. بی‌گمان در صورتی که هر یک از این دو مقدمه وجود نداشته باشد، جمله شرطیه فاقد مفهوم خواهد شد یعنی انتفای شرط، مستلزم انتفای سنخ حکم نخواهد بود. انحصاری بودن شرط برای تحقق جزا، مهم‌ترین شرط دلالت جمله شرطیه بر مفهوم است. گاهی شرطی که در جمله شرطیه ذکر شده، سبب انحصاری برای تحقق جزا نیست بلکه تحقق جزا، علل متعددی دارد که تنها یکی از آنها در جمله آمده است مثلاً در جمله «اگر در بخش دامپروری فعالیت کنی ثروتمند می‌شوی» شرط ذکر شده (فعالیت در بخش دامپروری)، تنها راه ثروتمند شدن نیست بلکه ممکن است از راه‌های دیگری نیز به ثروت رسید. در چنین مواردی منتفی شدن شرط لزوماً به معنای منتفی شدن سنخ حکم نیست یعنی چنین نیست که هرکس به دامپروری نپردازد، ثروتمند نمی‌شود؛ بنابراین جملاتی مانند مثال بالا، مفهوم ندارد. در برخی جملات شرطیه، منتفی شدن شرط باعث انتفای موضوع حکم می‌شود، در چنین مواردی جمله شرطیه، مفهوم ندارد مثلاً هرگاه گفته شود «اگر صاحب فرزند پسر شدی، ختنه اش کن» این جمله مفهوم مخالف ندارد زیرا معنا ندارد گفته شود اگر صاحب فرزند پسر نشدی ختنه کردنش لازم نیست. در این جمله، شرط در حقیقت بیان‌کننده و تحقق بخش موضوع حکمی است که در جواب شرط آمده است بر همین اساس اگر شرط مزبور منتفی شود، موضوع حکم هم منتفی خواهد بود. با توجه به این نکته اصولاً اینگونه جمله‌های شرطی، خارج از محل بحث است (ر.ک: موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق، ج ۶، ص ۶۱).

در برخی موارد، شرط در جمله شرطیه صرفاً برای بیان موضوع حکم آمده است به بیان دیگر شرط در واقع، مغایر با موضوع حکم نیست بلکه بیان‌کننده و تحقق بخش موضوع حکمی



است که در جواب شرط بیان شده است به گونه‌ای که اگر شرط منتفی شود، موضوع حکم نیز به کلی منتفی خواهد بود مانند «اگر برادر دینی ات از تو کمک خواست، او را یاری کن» در این مثال تحقق موضوع حکم، منوط به تحقق شرط است لذا اگر شرط منتفی شود، موضوع حکم هم منتفی خواهد شد؛ به دیگر سخن یاری کردن برادر دینی تنها در صورتی امکان پذیر است که برادر دینی درخواست کمک کند وگرنه چنانچه برادری از او درخواست کمک نکند، یاری کردن یا یاری نکردن او معنایی ندارد و به اصطلاح منتفی به انتفای موضوع است. در حقیقت در این قبیل جملات گوینده به جای اینکه موضوع حکمش را به صورت یک اسم یا گروه اسمی بیاورد، آنرا به صورت شرط بیان کرده است یعنی به جای اینکه بگوید برادر دینی ات را یاری کن، می‌گوید اگر برادر دینی ات از تو کمک خواست، او را یاری کن؛ اما نکته مهم این است که چگونه می‌توان اثبات کرد که در جمله شرطیه این دو مقدمه وجود دارد؟ به بیان دیگر راه احراز دو امر فوق چگونه است؟ در مورد امر اول می‌توان گفت جمله شرطیه به واسطه وضع، بر وجود ملازمه و رابطه سببیت میان شرط و جزا دلالت دارد و اساساً هیئت ترکیبی جمله شرطیه برای بیان این رابطه وضع شده است و معنای حقیقی جمله شرطیه چیزی جز این نیست دلیل این امر تبادر است زیرا هنگامی که جمله شرطیه‌ای به کار می‌رود، اولین معنایی که از آن به ذهن خطور می‌کند، تعلیق و ابستگی و مشروط بودن جزا به شرط است و این تبادر علامت حقیقت است. در مورد دوم یعنی دلالت جمله شرطیه بر انحصار سببیت بر شرط مذکور باید گفت از جهت وضعی جمله شرطیه برای بیان سببیت انحصاری وضع نشده است یعنی جمله شرطیه تنها بر وابستگی و مشروط بودن جزا به شرط دلالت می‌کند اما اینکه شرط مذکور منحصر به فرد است و شرط دیگری نمی‌تواند جایگزین آن شود، خارج از معنای وضعی جمله شرطیه است بنابراین برای احراز انحصار در سببیت باید راه دیگری جست. از دیدگاه اصولیان، در مواردی که گوینده در مقام بیان بوده و کلام خود را مطلق گذاشته و شرط دیگری غیر از این شرط بیان نکرده است از اطلاق کلام گوینده چنین استفاده می‌شود که شرط مذکور تنها سبب انحصاری برای تحقق جزاست زیرا اگر شرط دیگری به عنوان بدل و جایگزین این شرط وجود داشت، گوینده باید آن را بیان می‌کرد (ر.ک: نانینی، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۴۱۸).

آیت الله سبحانی معتقدند اگر احراز شود متکلم در مقام شمردن تمام اسبابی است که به حکم منجر می‌شود و با این وجود به ذکر یک سبب اکتفا کرده، کشف می‌شود شرط، علت



انحصاری جزاست (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۷ش، ص ۸۴)، البته ایشان چنین احرازی را قلیل یا نادر می‌داند (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۶۰)، با چنین تفسیری، در صورتیکه قرینه‌ای موجود نباشد، عملاً شرط مفهوم ندارد. ایشان در جای دیگری می‌نویسد: از دل روایات به دست می‌آید که دلالت جمله بر مفهوم مخالف، امری مسلم میان امام و راوی بوده است (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۷ش، ص ۸۵). بیانات مختلف ایشان پیرامون مفهوم شرط، نشانگر فاصله زیاد میان قاعده سازی‌های کلی اصولی و واقعیت‌ها و قرائن عامه موجود در روایات فقهی است. ما در عصری حضور داریم که فرآیند تشریح فی الجمله به اتمام رسیده و صدور بیان جدیدی از سوی شارع، پیش از ظهور حضرت ولیعصر علیه السلام متصور نیست در نتیجه با انجام یک تتبع دقیق و جامع در آیات و روایات می‌توان پی برد شارع در مقام بیان تمام اجزا و شرایط بوده یا نه زیرا اصل بر این است به آنچه از آیات و روایات به ما رسیده است عمل کنیم مثلاً اگر در روایتی آمده «اگر الف آنگاه ب» ما می‌توانیم با تتبع در آیات و روایات متوجه شویم آیا برای «ب» شرط دیگری غیر از «الف» ذکر شده است یا نه. اگر شرط دیگری برای «ب» ذکر نشده بود، می‌توان پی برد «الف» شرط انحصاری برای تحقق «ب» است در نتیجه چنین شرطی مفهوم مخالف دارد.

۲.۵. مفهوم وصف

بحث مفهوم وصف در جایی مطرح می‌شود که موضوع حکم، متصف به صفتی (قیدی) شده باشد مثلاً در جمله «به طلاب متاهل وام خرید مسکن پرداخت می‌شود» موضوع حکم (طلاب)، متصف به صفت متاهل شده است. در اینگونه موارد پرسش این است که آیا این صفت مفهوم دارد یا نه؟ به این معنا که اگر صفت مزبور منتفی شود آیا سنخ حکم هم منتفی خواهد شد یا اینکه انتفای صفت مستلزم انتفای سنخ حکم نیست؟ اگر بگوییم وصف دارای مفهوم است مفهوم مثال بالا به این صورت است: وام خرید مسکن به طلاب مجرد در هیچ صورتی پرداخت نمی‌شود. به عقیده مشهور اصولیان وصف، دلالتی بر مفهوم مخالف ندارد یعنی اگر در جمله‌ای که وصف در آن ذکر شده، صفت منتفی شود، سنخ حکم برای غیر موصوف، نفی یا اثبات نمی‌شود (علم الهدی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۳۹۲). بنابراین در مثال آغاز بحث، جمله یاد شده در مورد اعطای کمک هزینه تحصیلی به دانشجویان مجرد ساکت است. گفتیم که بیشتر اصولیان وصف را فاقد مفهوم می‌دانند؛ اما باید یادآور شد که اگر در موردی

قرینه وجود داشته باشد که سنخ حکم با منتفی شدن وصف از بین می‌رود، تردیدی در مفهوم داشتن وصف نخواهد بود.

۱.۲.۵. مواردی که وصف مفهوم ندارد

وصف با قرآنی می‌تواند دارای مفهوم باشد؛ اما باید توجه داشت که در موارد زیر وصف یا قید به طور قطع مفهوم ندارد:

الف) وصفی که علت انحصاری حکم نیست: مانند «همسایه متاهل خود را اکرام کن». اگر وصفی که در این جمله به کار رفته مفهوم داشته باشد، نباید همسایه مجرد را به هیچ نحوی اکرام کرد. این مفهوم یقیناً درست نیست چون اکرام همسایه می‌تواند به خاطر علل دیگری چون باتقوا بودن هم صورت گیرد لذا ممکن است همسایه‌ای متاهل نباشد اما به خاطر کریم یا متقی بودن شایسته اکرام باشد.

ب) وصف غالبی: در برخی موارد وصف صرفاً بیان‌کننده مورد غالب است بسان: ﴿وَرَبَّائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ...﴾ (نساء، ۲۳).

وصف **﴿فِي حُجُورِكُمْ﴾** یک وصف غالبی است و مفهوم ندارد لذا اگر کسی با زنی ازدواج کند و دختر آن زن در خانه این مرد زندگی نکند باز هم ازدواج این مرد با دختر همسرش حرام است.

ج) وصف توضیحی و تاکیدی: برخی صفت‌ها صرفاً مفاد و معنای موصوف خود را توضیح می‌دهد و مفهوم جدیدی را به آن اضافه نمی‌کند، چنین صفاتی هم مفهوم ندارند مانند درخون سرخ شهدا حیات است.

۲.۲.۵. ارزیابی ژرف‌تر در مفهوم وصف

برای اظهار نظر در مورد مفهوم وصف، باید به این سوال پاسخ داد که آیا وصف مذکور در جمله، قید موضوع است یا قید حکم؟ اگر قید موضوع باشد و مدخلیتی در حکم نداشته باشد وصف فاقد مفهوم است ولی در فرض دوم، مفهوم خواهد داشت. برای روشن شدن مطلب، سه فرض مختلف را می‌توان مطرح کرد:

الف) در برخی موارد، وصفی که در کلام می‌آید صرفاً تعیین‌کننده قلمرو موضوع حکم است و هیچ مدخلیتی در ثبوت حکم ندارد؛ به بیان دیگر وصف مزبور علت ثبوت حکم برای





موضوع نیست مثلاً وقتی می‌گوییم دانشمند فقیر آمد، وصف «فقیر» هیچ مدخلیت و سببیتی در آمدن یا نیامدن دانشمند ندارد و صرفاً تعیین‌کننده موضوع است، چنین وصفی یقیناً مفهوم ندارد یعنی جمله فوق دلالت نمی‌کند بر اینکه دانشمند ثروتمند نیامد، چون صفت فقیر علت حکم (آمدن) نیست تا با انتفای وصف، حکم هم منتفی شود.

ب) در برخی موارد وصفی که در جمله می‌آید علت و سبب ثبوت حکم برای موضوع است؛ اما سبب منحصر به فرد نیست به بیان دیگر وصف مذکور یکی از اسباب و علل حکم است در این فرض هم چنانکه پیش از این بیان شد، وصف مفهوم ندارد چون انتفای یکی از چند سببی که ممکن است یک شی را ایجاد کند، به معنای منتفی شدن آن چیز نیست.

ج) اگر صفتی در جمله ذکر شود که علت منحصر حکم باشد بی تردید مفهوم دارد در این فرض حکم مذکور در جمله وجوداً و عدماً منوط به آن صفت است و به این ترتیب انتفای وصف به انتفای سنخ حکم خواهد انجامید مثلاً اگر بگویند «دانشجوی ممتاز می‌تواند بدون آزمون در دوره کارشناسی ارشد شرکت کند» با فرض اینکه از قرائن دیگر می‌دانیم که هیچ گروه دیگری معاف از آزمون نیست، صفت ممتاز بودن علت انحصاری حکم است یعنی تنها سبب معافیت چنین فردی از شرکت در آزمون، ممتاز بودن وی است و در چنین مواردی که وصف علت منحصر حکم است با منتفی شدن وصف، سنخ حکم هم منتفی می‌شود یعنی وصف، مفهوم دارد.

نکته اساسی در مفهوم وصف این است که ذکر صفت در جمله، ظهور در کدامیک از سه فرض فوق دارد؟ در فرض اول و دوم وصف مذکور، قید موضوع حکم است نه قید حکم یعنی قلمرو و محدوده موضوع را بیان می‌کند و علت منحصر حکم نیست اما در فرض سوم وصف، قید انحصاری حکم است یعنی حکم نفیاً و اثباتاً دائر مدار آن وصف است. بیشتر اصولیان معتقدند که در منابع و ادله فقهی، وصف ظهور در فرض سوم ندارد یعنی هرگاه وصفی در جمله بیاید و قرینه‌ای هم نباشد ظاهر در این است که قید موضوع حکم است نه قید حکم لذا فاقد مفهوم است. اکثر اصولیان این بررسی را در فضای لولا القرینه انجام داده‌اند، در حالیکه قرائن زیادی در آیات و روایات فقهی وجود دارد که قابلیت بررسی بیشتری دارد. همانطور که پیشتر گفته شد شیخ الاسلام وحید بهبهانی در کتاب فوائد حائریه به تشریح غفلت از قرائن عامه موجود در روایات پرداخته و به مفهوم مخالف وصف در روایات فقهی اشاره کرده و بر خلاف آنچه پیرامون مفهوم

نداشتن وصف در اصول فقه مطرح شده، معتقد است وصف در برخی از روایات فقهی به خاطر وجود قرائن عامه‌ای، مفهوم مخالف دارد. (ر.ک: بهیانی، ۱۴۱۵ق، ۳۴۴).

۳.۵. مفهوم لقب

لقب در اینجا به هر کلمه‌ای گفته می‌شود که به عنوان یکی از ارکان کلام در جمله ظاهر شود مثل فاعل، مفعول، مبتدا و خبر (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۸ش، ج ۱، ص ۱۹۰). مثلاً در عبارات «نَامَ زَيْدٌ» و «مُوسَى رَسُوْلُ اللهِ»، کلمات نام (فعل)، زید (فاعل) و موسی (مبتدا) و رسول الله (خبر) که از ارکان کلام هستند، در اصطلاح اصول، لقب نامیده می‌شوند. محور گفتگو در مورد لقب آن است که آیا لقب، مفهوم دارد؟ یعنی آیا لقب بر نفی سنخ حکم نسبت به کسانی که مشمول این عنوان نیستند دلالت دارد یا در مورد آن‌ها ساکت است؟ مثلاً آیا از مثال اول می‌توان استفاده کرد که سایر افراد غیر از زید نخواهید آمد؟ یا زید کاری غیر از خوابیدن نکرده؟ آیا جمله دوم بر این امر دلالت می‌کند که افرادی غیر از موسی، رسول خدا نیستند یا موسی، غیر از رسول الله بودن صفت دیگری مثل مرد و پدر بودن و... ندارد؟ جمهور صاحب نظران اصول بر این عقیده‌اند که لقب، مفهوم ندارد. در حقیقت اثبات یک حکم برای یک موضوع، دلالتی بر نفی آن حکم از غیر از آن موضوع ندارد. به همین جهت گفته‌اند: اثبات شی نفی ما عدا نمی‌کند. در فضای قانونی دین اسلام (فقهی)، مفهوم‌گیری به عنوان یک سبک زبانی است. در چنین فضایی متکلم غالباً به گونه‌ای صحبت می‌کند که بتوان از کلامش مفهوم گرفت زیرا فضای قانونی، فضای دقت روی واژه‌گزینی‌هاست در نتیجه در فضای قانونی مفهوم داشتن لقب را به طور کلی نمی‌توان انکار کرد. از متون قانونی موجود در شرع اسلام می‌توان به فتاوا و نظرات فقهی فقهای عظام اشاره کرد. از اینرو برخی از فقها و صاحب نظران، لقب را در عبارت فقهاء دارای مفهوم مخالف می‌دانند (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۳۳۲ و ر.ک: عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۹۰ و ۱۶۱). برخی از فقهاء نیز در فرآیند استنباط خود از کلام دیگر فقها از مفهوم لقب استفاده کرده‌اند (ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۲، ص ۸۵).

۴.۵. مفهوم عدد

مشهور اصولیان معتقدند هرگاه عددی در عبارت ذکر شود مفهوم مخالف ندارد. یعنی دلالت بر نفی سنخ حکم از میزان کمتر یا بیشتر از آن عدد نمی‌کند، بلکه نسبت به آن ساکت است (ر.ک:





اصفهان‌ی نجفی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۵۸۳ و ر.ک: انصاری، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۱۲۳). مثلاً اگر گفته شود «سه روز از هر ماه را روزه بگیر» بدان معنا نیست که روزه گرفتن کمتر یا بیشتر از سه روز در ماه، مستحب نیست و در هر مورد باید با کمک قرائن دیگر، حکم مقدار کمتر یا بیشتر را به دست آورد. ناگفته نماند که بحث مفهوم عدد و دیدگاه اصولیان ناظر به مواردی است که هیچ قرینه‌ای وجود نداشته باشد از این‌رو اگر به تصریح یا با کمک قرینه معلوم شود که ذکر عدد در عبارت برای تحدید حکم و بیان حد و مرز و قلمرو حکم یا موضوع است در چنین صورتی می‌توان حکم مذکور در عبارت را نسبت به میزان کمتر یا بیشتر آن عدد منتفی دانست. گفتنی است بیشتر (اگر نگوییم کل) اعدادی که در آیات و روایات فقهی مطرح می‌شود از این قبیل است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۲، ص ۶۹). یعنی به صراحت یا با قرائن عامه پیرامون آن می‌توان فهمید که عدد برای بیان حدود و ثغور حکم یا موضوع آمده و لذا حکم فقهی در محدوده کمتر یا بیشتر از آن عدد جریان ندارد. بر خلاف آنچه مشهور اصولیان دور از واقعیت‌های روایات فقهی مطرح کرده‌اند، عدد در غالب موارد در قوانین شرعی و عرفی در مقام تحدید است در نتیجه عدد، مفهوم دارد. با وجود قرائن عامه فراوان در آیات و روایات فقهی شایسته است اصولیان این قرائن عامه را جستجو و دسته بندی کنند و با وجود چنین قرائنی، به قاعده‌سازی‌های کلی در فضای لولا القرینه اکتفا نکنند.

۵.۵. مفهوم غایت

غایت در لغت به معنای هدف، پایان و انتهای چیزی است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۴۵۷) و در اصطلاح اصول، منظور از غایت پایان و نهایی است که در ضمن یک حکم یا موضوع بیان می‌شود (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۶۹) مثلاً هرگاه گفته شود «ثبت نام در حوزه‌های علمیه تا پانزدهم خرداد ادامه دارد» در این عبارت «پانزدهم خرداد» به عنوان زمان پایان ثبت نام معین شده و غایت آن به شمار می‌رود. در زبان عربی معمولاً غایت بعد از حروفی چون حتی و الی قرار می‌گیرد.

در مورد بحث غایت، به دو مساله زیر به ترتیب خواهیم پرداخت:

الف) آیا غایت مفهوم دارد؟ ب) آیا غایت داخل در مغیی هست یا نه؟

۱.۵.۵. دلالت غایت بر مفهوم

غایت در جمله، بیان‌کننده حد و مرز مکانی یا انتهای زمان است. در مورد منطوق جمله‌ای که غایت در آن ذکر شده هیچ بحثی نیست. مثلاً منطوق عبارت «إذا اشتری حیوانا فیحق للمشتري

أن يفسخ المعاملة حتى ثلاثة أيام» این است که حکم خیار حیوان برای مشتری، تا سه روز ادامه دارد. حال این سوال مطرح می‌شود که آیا پس از سه روز، مثلاً روز چهارم مشتری اختیار فسخ معامله را دارد یا نه؟ آیا پاسخ این سوال را می‌توان از عبارت فوق استنباط کرد؟ اظهار نظر در این مورد بسته به این است که آیا غایت مفهوم دارد یا نه؟ به بیان دیگر آیا انتفای غایت دلالت بر انتفای سنخ حکم مذکور در جمله می‌کند؟ اگر قائل شدیم که غایت دارای مفهوم است در نتیجه می‌توان گفت در مثال فوق، دو مدلول وجود دارد:

الف) منطوق: خیار حیوان تا سه روز برای مشتری ثابت است. ب) مفهوم: مشتری پس از سه روز، اختیار فسخ معامله را به هیچ سبب دیگری مانند خیار شرط و غبن و... ندارد. غالب اصولیان مفهوم غایت را با وجود شرایطی پذیرفته‌اند حتی برخی از آنان دلالت جمله بر مفهوم غایت را قوی‌تر از دلالت جمله شرطیه بر مفهوم شرط دانسته‌اند (نراقی، ۱۳۸۸ش، ج ۲، ص ۸۶۶).
از دیدگاه مختار اگر غایت، غایت برای حکم باشد، شکی در دلالت آن بر مفهوم وجود ندارد مانند عبارت «كل شيء حلال حتى تعلم انه حرام» زیرا غایت در آن، غایت حکم به حلیت است؛ اما اگر غایت، قید برای موضوع باشد، بدون وجود قرینه، دلالتی بر مفهوم ندارد مانند عبارت «سر من البصرة إلى الكوفة» که دلالت بر وجوب سیر از بصره تا کوفه دارد. در این عبارت، انتفای غایت به انتفای سنخ حکم نمی‌انجامد در نتیجه غایت در چنین عباراتی مفهوم ندارد.

۶.۵. مفهوم حصر و استثنا

در برخی از کتب اصولی، بحث مفهوم حصر و استثنا با هم و تحت عنوان مفهوم حصر بررسی می‌شود ولی در اینجا به طور مجزا این دو مفهوم را بررسی کرده‌ایم.

۱.۶.۵. دلالت حصر بر مفهوم

حصر در لغت، به معنای محدود و مضیق کردن چیزی است و در اصطلاح عبارت است از محدود و منحصر کردن دایره حکم به فرد یا افراد خاص. در زبان عربی کلمات خاصی را به عنوان ادات حصر ذکر کرده‌اند از جمله آنما، الا استثنائیه و بل اضرائیه. در پاره‌ای از موارد بی آنکه این کلمات در جمله به کار رود، از طرز چینش و ترکیب خاص اجزای یک عبارت می‌توان معنای حصر را فهمید برای مثال به نظر دانشمندان علم بلاغت، مقدم داشتن قسمتی از جمله که جایگاه واقعی آن موخر است، افاده حصر می‌کند مثلاً در زبان عربی مفعول به جمله بنابر قاعده زبان باید





پس از فعل و فاعل قرار گیرد حال اگر مفعول به بر فعل و فاعل مقدم شود غالباً مفید حصر خواهد بود مانند آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فاتحه، ۵) (مظفر، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، ص ۱۱۳).

یکی از رایج‌ترین ادات حصر در زبان عربی **إِنَّمَا** است مثلاً در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده، ۵۵) واژه **إِنَّمَا** مفید حصر حکم در موضوع است. بحثی که در مورد حصر مطرح شده این است که آیا حصر مفهوم دارد یا نه؟ به عبارت دقیق‌تر آیا جمله حصر دلالت بر نفی سنخ حکم از سایر افراد دارد یا نه؟

به نظر اکثر صاحب نظران اصول، عباراتی که افاده حصر حقیقی می‌کنند، دارای مفهوم مخالف‌اند زیرا اگر انتفای محصور، منجر به انتفای سنخ حکم نشود، حصر شخص حکم لغو می‌شود در نتیجه حصر حقیقی به خودی خود قرینه‌ای است بر اینکه محصور، سنخ حکم است نه شخص حکم (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۱۵).

بنابراین جمالتی که مفید حصراند دو مدلول دارند:

منطوق: حکم، منحصر به فرد یا افراد خاصی است.

مفهوم: حکم مورد نظر، در مورد سایر افراد ثابت و جاری نیست.

۲.۶.۵. دلالت استثنا بر مفهوم

استثنا به معنای بیرون کردن و خارج کردن چیزی از حکم پیشین است که در زبان عربی به وسیله کلماتی چون **ألا**، **ماعداء**، **ماخلاً**، غیر افاده می‌شود مثلاً در جمله «أكرم العلماء إلا الفساق منهم» کلمه **ألا** نشانه استثناست و در اصطلاح ادات استثنا نامیده می‌شود. فرد یا موضوعی که از حکم ما قبل استثنا شده مستثنا نام دارد مثلاً در جمله **پیشین الفساق منهم مستثناست**. گاهی استثنا به موضوع حکم برمی‌گردد مانند «جاء العالم غير العادل» و گاهی به حکم برمی‌گردد مانند اغلب مواردی که **ألا** استثنائیه در آن به کار رفته است. مفهوم داشتن یا نداشتن قسم اول همانند مفهوم وصف است و قسم دوم، چه سالبه باشد مانند «لا يجب تصديق المخبر إلا الثقة» و چه موجهه باشد مانند «أكرم العلماء إلا الفساق منهم» مفهوم دارد. اگرچه مفهوم داشتن آن در سالبه واضح‌تر است. به نظر مشهور اصولیان در نبود قرینه، استثنایی که به حکم برمی‌گردد، دارای مفهوم مخالف است و در مواردی با قرینه خارجی پی می‌بریم که استثنا، مفهوم مخالف ندارد مانند: **لا صلاة إلا بطهور** (ر.ک: سبحانی تبریزی، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۳۲۹).

۶. نتیجه

اصولیان معمولاً مفهوم مخالف را ذیل چند مصداق شرط، وصف، غایت، عدد، لقب و حصر بررسی می‌کنند ولی نگارنده معتقد است همه این مصادیق، ملاک یکسانی دارند و تحت عنوان مفهوم قید قابل جمع‌اند. سوق دادن بحث مفهوم مخالف از فضای مصداقی به فضای عامی تحت عنوان مفهوم قید، اصولی را در ضابطه‌مندتر کردن این بحث یاری می‌کند. قیود غیر احترازی دارای مفهوم مخالف نیستند و قیود احترازی با شرایطی می‌توانند دارای مفهوم مخالف باشند. غفلت از قرائن عامه موجود در آیات و روایات فقهی و قاعده‌سازی‌های کلی اصولی در موارد زیادی منجر به رسیدن به نتیجه غلط می‌شود. مفهوم داشتن یک قید، منوط به اثبات انحصاری بودن آن قید، برای سنخ حکم است. راه‌های اثبات انحصاری بودن قید برای سنخ حکم عبارت‌اند از: رویکرد لفظی محض، رویکرد لوازم قانونی و رویکرد کشف سبک خاص قانونگذاری شارع. در نبود قرینه، برای اثبات انحصاری بودن قید، باید اثبات کرد معصوم در مقام بیان بوده و به گفتن آن قید اکتفا کرده است. اگر قرائن عامه روایات از جمله خصوصیات سائل و مکان صدور، مورد توجه قرار گیرد، اثبات در مقام بیان بودن معصوم، کم‌مؤنه‌تر خواهد شد. احراز در مقام بیان بودن متکلم در فضای قانونی دین (فقهی)، آسان‌تر از فضاهای عقیدتی و اخلاقی است. در فضای قانونی، مفهوم داشتن لقب را هم نمی‌توان در همه موارد انکار کرد. عدد در غالب موارد در قوانین شرعی و عرفی در مقام تحدید است در نتیجه عدد، مفهوم دارد. از دیدگاه مختار اگر غایت، غایت برای حکم باشد، شکی در دلالت آن بر مفهوم وجود ندارد؛ اما اگر غایت، قید برای موضوع باشد، بدون وجود قرینه، دلالتی بر مفهوم ندارد.





منابع

۱. قرآن کریم
۲. اصفهانی نجفی (ایوان کیفی)، محمد تقی بن عبدالرحیم، ۱۴۲۹ق، هدایة المسترشدين، چاپ دوم، قم: موسسه النشر الاسلامی.
۳. انصاری، مرتضی بن محمدامین، ۱۳۸۳ش، مطارح الأنظار، تقرير: کلاتری، ابوالقاسم، چاپ دوم، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۴. بروجردي، حسين، ۱۴۱۷ق، تقریرات فی أصول الفقه، تقرير: اشتهاړدی، علی پناه، چاپ اول، قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم.
۵. تونی، عبدالله بن محمد، ۱۴۱۵ق، الوافية فی أصول الفقه، چاپ دوم، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۶. خمینی، مصطفی، ۱۴۱۸ق، تحریرات فی الأصول، چاپ اول، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۷. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۸۸ش، الوسيط فی أصول الفقه، چاپ چهارم، قم: موسسه امام صادق عليه السلام.
۸. _____، ۱۴۱۴ق، المحصول فی علم الأصول، تقرير: جلالی مازندرانى، محمود، چاپ اول، قم: موسسه امام صادق عليه السلام.
۹. _____، ۱۴۲۰ق، الموجز فی أصول الفقه، چاپ دوم، قم: موسسه امام صادق عليه السلام.
۱۰. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۴۳۱ق، المبسوط فی أصول الفقه، چاپ اول، قم: موسسه امام صادق عليه السلام.
۱۱. صدر، محمد باقر، ۱۴۱۷ق، بحوث فی علم الأصول، تقرير: عبد الساتر، حسن چاپ اول، بیروت: الدار الاسلامیه.
۱۲. عالم‌زاده نوری، محمد، ۱۳۹۱ش، بررسی ساختار تفضیل در استنباط نظام اخلاقی از گزاره‌های دینی، پژوهش‌های قرآنی، ۱، صص ۹۱ - ۶۰.
۱۳. _____، ۱۳۹۶ش، استنباط حکم اخلاقی از متون دینی و ادله لفظی بررسی چند چالش مهم در اصول لفظی فقه الاخلاق، چاپ اول، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۴. عاملی، حرّ، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
۱۵. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، ۱۴۱۹ق، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۱۴۱۳ق، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، چاپ اول، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.

۱۷. علم الهدی، علی بن حسین، ۱۳۷۶ش، الذریعة إلى أصول الشريعة، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ.

۱۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، کتاب العین، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.

۱۹. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵ق، القاموس المحيط، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۲۰. مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۰ش، اصول الفقه، چاپ چهارم، قم: دارالتفسیر اسماعیلیان.

۲۱. _____، ۱۴۲۱ق، المنطق، چاپ اول، قم: جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه بقم، موسسه النشر الاسلامی.

۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۸ق، انوار الأصول، چاپ دوم، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲۳. موسوی قزوینی، علی، ۱۴۲۷ق، تعلیقة علی معالم الأصول، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).

۲۴. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، ۱۳۷۸ق، قوانین الأصول، چاپ دوم، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.

۲۵. نائینی، محمد حسین، ۱۳۵۲ش، أجود التقريرات، چاپ اول، قم: مطبعة العرفان.

۲۶. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، ۱۴۰۴ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۲۷. نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر، ۱۳۸۸ش، انیس المجتهدین فی علم الأصول، چاپ اول، قم: بوستان کتاب.

۲۸. وحید بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، ۱۴۱۵ق، الفوائد الحائریة، چاپ اول، قم: مجمع الفكر الاسلامی.

